



نسیم خلیلی

نویسنده و پژوهشگر

## اخبار کتاب

**پناه بر درخت و چای و گل یاس  
نگاهی به داستان «آوازهایی زیر سایه تمارا»**

نویسنده آندوهگین مصری، محمد عقیفی، روایت غمبار زیست در خاورمیانه را، رنج مفقودالآثر شدن یک فرزند و مهاجرت آن یکی راه بردودست ها، ماساچوست و کالیفرنیا، تنهایی و نومیدی و فراق را، در قالب روایتی شریف و شادمان قلمی کرده است، روایتی مشحون از شاعرانگی و شکوه چنانچه از نامی که بر تارک دارد نیز بیبداست که تمارا درخت محبوب راوی ست که نامی دخترانه و شیرین بر آن نهاده است، درختی که در فقدان یک زندگی امن و آرام، تسلیبخش است. نویسنده خود در همان صفحات آغازین همه روایت را در چند جمله خلاصه کرده و پیش چشم مخاطبش نشانده است: «در باغچه‌ای آفتابی، پیرمردی روی صندلی حصیری کهنه زردنگش نشسته و دربار برخی حیوان‌ها، پرندها، درخت‌ها و آدم‌ها یادداشت‌هایی می‌نویسد». اما پرسیوال اورت پس از سال‌ها، به بحران‌ها و مصائب زندگی غرق است و سایه جنگ و جلاوطنی را بر سر دارد، این مواجهه با جهان در خلوت به حزن‌آکنده اما امیدبخش یک باغچه پراز پروانه‌های قویرباغه‌های آوازخوان و جمعه، که بادشادانه سفید سفید خیمه‌مانندش، رها در دست باد، در حال هرس کردن درختان است، رشک برانگیز می‌نمایند و همین هم راز زمین‌نگذاشتن این کتاب و یک نفس خواندن این قصه شریف و مهربان است که مخاطب خود را گاه و بیگاه به جای پیرمرد راوی نشسته بر صندلی حصیری تجسم خواهد کرد، زیر سایه‌ی دوست عزیز و تمارا «از لاله‌ای شاخه‌هایش ده‌ها دایره‌ی نورانی کوچک سفید عین سکه‌های رقصان نقره‌ای فرو می‌ریزد...» راوی زیر این درخت با کوچک‌ترین دهنش‌های طبیعت کوچک پیرامونش شادمان و فارغ می‌شود انگار به انگار که اندوه جنگ‌ها و شکست‌ها و دیدنی‌های تاریخی پرفراز و نشیب را در پس ذهن خود دارد: «سکه‌ای نقره‌ای چشمک‌زنان و بازی‌کنان روی چای افتاد، نوشیدن چای با طعم نور صبحگاهی چیز فکشنگی است.» آن طرفتر گریه محبوب پیرمرد هم هست، موتی، و بوی تقلیه، نوعی چاشنی خاص سیر کوئیده شده و پودر گشنیز، رب گوجه، آب و سرکه، که در آشپزخانه سرخ می‌شد تا برود در آغوش ملوخیه، که یک غذای سنتی عربی شبیه قرمه‌سبزی ست که در مصر طرفداران بسیار دارد و شما این توضیحات را در بوقی کتاب می‌خوانید و اندوه و حزن سرنوشت ابراهیم قصه را شاید در ذهن و جاتنان سبک می‌کنید. راوی بعدتر دل‌داگی به جای عطرها را برنده شدن در بازی غمبار زندگی می‌داند: «برنده نهایی امروز امینه است، چون زمان لذت‌بخشی را کنار قابلمه‌هایی که روی اجاق گاز قلل می‌کنند و آن همه بخارهای گرم و خوش‌عطر و بومی می‌گذراند. کافی است در دور به آن صدای آواز انگیز خود بدهم تا گرمای مطبوعی سراغم بیاید، صدای ملاقه‌ای که تق تق به دیواره قابلمه می‌خورد.» راوی غرق در این عطر و بو، طاقی سلسلای یاس‌ها را هم بر فراز سرش با شور و شوکه و قدرشماوزی در خورتوجهی، «خیمه‌ای شادای بخش» وصف می‌کند که او کوچک‌ترین نمادهای زندگی را تا سرحد پرستش دوست می‌دارد: «خدا حماده را هرکجا هست خیر بدد. چند تا از شاخه‌های یاس را داخل کشید و با چند میخ و کمی نخ بر ایمان خیمه شادی بخش کوچکی از یاس درست کرد. درختچه یاس مادر هم مسیر بر تلاش همیشگی اش را سمت پشت بام ادامه می‌دهد. ده‌ها گل سفید درخشان روی تن سبزی می‌درخشد و با ناگه‌هایی که دوست دارم فکر کنم محبت‌آمیزند به من زل زده‌اند.» کویی راوی با این همه کرش شغف‌انگیز و قدرشناسانه در برابر طبیعت کوچک و سواده پیرامونش دارد داغ دلش را سبک می‌کند، داغ یادآوری سخنان سربازی را که خبر مفقودالآثر شدن پسرش را برایشان آورد... و در پاروقی می‌خوانید که تعبیر غم‌انگیز «مفقوط‌ها آمیز روی خاک وطن» را نویسنده تعدماً برگزیده است تا اشارتی باشد بر شکست مصر از اسرائیل در خاک خود. درو واق راوی به‌رغم این همه دل‌دادگی به پروانه و آرامش جستن از آنها، در درون خویش فارغ از آن مصائب و رنج‌های تاریخمند انسان زیسته در خاورمیانه نیست که او اگر هم بخواهد رها شود، امینه پزمرده و فرسوده زیر بار غم مفقودالآثر شدن پسرش راهمواره در برابر خویش دارد: «هیچ‌کس نمی‌توانست امینه و املاتم کند که چرا دیگر آن امینه سابق نیست. هیچ‌کس نمی‌توانست از امینه بخواهد بعد از آنچه اتفاق افتاد همان طور مثل قبل بماند. اگر به او می‌گفتند شهید شد باز برایش قابل تحمل تر بود تا شنیدن آن کلمه خشک و بی‌روح و سخت: مفقودالآثر. این را گفته بودند و بعدش ساکت شده بودند، کاری‌راکه باید تمام می‌کردند، تمام کردند و کارشان که تمام شد، رفتند. هیچ‌کس نبود تا برای امینه توضیح بدهد چطور پسر بزرگش از موجود به مفقود تبدیل شده. آخر چطور ممکن بود گم شده باشد و هیچ حلال زاده‌ای هم نیابد که جایش را به امینه نشان دهد. هفته‌های تلخی را توی بیمارستان گذراند. آن روزها در چهانی غیر از جهان ما زندگی می‌کرد. شاید در آن جهان پسر گمشده را باز یافته بود و می‌ترسید اگر هایش کند، بازگم شود.» و با این تفاسیر آیا «آوازهایی زیر سایه تمارا» که مشحون از پناه بردن به درخت و نخل و یاس و پروانه و لیموست، طغیان نویسنده نمی‌تواند پنداشت برضد آنچه که در زندگی مردمان خاورمیانه به آنها تحمیل شده است؟ آیا آواز جنگ‌های مداوم و شکست‌ها و مردن‌ها و کشتن‌ها در باغچه‌ی خانه‌اش، زیر سایه درختان نخل و لیمو سنگر گرفته‌است؟

چهارشنبه  
۱۴۰۳ ۰۸ ۱۴  
۱۱ جمادی الاول ۱۴۴۴ / ۱۳ نوامبر ۲۰۲۴

سال هفتم

شماره ۱۹۷۰

armanmeli.ir

## ادبیات

# آرمان‌ملی

در گفت‌وگو با سیدرضا حسینی بررسی شد

## «ماجراهای هاگلبری فین» این بار با زبان «جیم»

روایت تفاوتی از پیشینه مصائب سیاهان آمریکا



متوجه می‌شود که این جنگ در واقع آغاز می‌شود. «جیمز» برهه‌ای از تاریخ معاصر آمریکا را روایت می‌کند که در آن اختلافات ایالت‌های شمالی و جنوبی، که اساساً بر سر مسائل اقتصادی است، آتش جنگی را در این کشور شعله‌ور می‌کند که یکی از پیامدهای آن لغای برده‌داری است. در این زمان با پدیده‌هایی آشنا می‌شویم که در تاریخ اجتماعی سیاهان آمریکا از ارزش بسیار زیادی برخوردارند و مثلاً می‌بینیم که چگونه ترانه و رقص و موسیقی همیشه ابزاری در دست سیاهان بوده است تا با استفاده از آن‌ها راپایان سفیدپوست خودشان را به سخره بگیرند یا اینکه برده‌های سیاه‌پوست چگونه سعی می‌کردند با زبان خاص خودشان هویتی متمایز برای خودشان بسازند. در این زمان به وقایع تاریخی جندی هم اشاره می‌شود و در بخش‌هایی از کتاب از تلاش‌های پرانکنده اما مستمر سیاهان برای فرار از یوغ بردگی سخن به میان می‌آید.

**«این اثر در مقایسه با اثر اصلی بیشتر به چه مسائلی و ماجراهایی توجه دارد؟»**

شاید بسیاری رمان «جیمز» را جوابی به «ماجراهای هاگلبری فین» و به نوعی تصحیح رمان معروف مارک تواین بدانند اما خود آقای اورت معتقد است «جیمز» را در پاسخ و در واکنش به «ماجراهای هاگلبری فین» نوشته است.

پرسیوال اورت می‌گوید که در رمان خود با مارک تواین گفت‌وگو و همه‌ی آن چیزهایی را بیان می‌کند که تواین در رمان خود از آن‌ها را ننوشت و در واقع نتوانست بنویسد. دوستی‌ها و جیم در «ماجراهای هاگلبری فین» همان زمان هم نوعی تابوشکنی محسوب می‌شد و مارک تواین در نوشتن داستانی که به دوستی یک پسر نوجوان سفیدپوست با یک برده سیاه‌پوست می‌پرداخت، به قدر کافی شهامت و جسارت به خرج داده بود، گرچه انبوه کلیشه‌ها و برجسب‌های نژادپرستانه‌ای که در این رمان دیده می‌شوند، تازه بعدها امواج حملات و انتقادها قرار گرفتند. پرسیوال اورت در رمان «جیمز» با روایت ماجراهای جیم در واقع به نهاد بی‌رحم و خشن برده‌داری در آمریکای قرن نوزدهم و به همه‌ی آن چیزهایی می‌پردازد که این نهاد از برده‌های سیاه‌پوست گرفته بود و اولین و مهم‌ترین آن‌ها هویت بردگان سیاه‌پوست بود. بسیاری برده‌های سیاه‌پوست در اواسط قرن نوزدهم برده به دنیا می‌آمدند و اسم و هویت‌شان را از راپایان سفیدپوست برایشان انتخاب می‌کردند و آن‌ها تا لحظه مرگ مملوک و بخشی از اموال یک ارباب باقی می‌ماندند و هرگز نمی‌توانستند هویت جداگانه و مستقلی پیدا کنند. جیم در رمان «جیمز» در برابر این نهاد و ستم‌های آن عصیان می‌کند و به جست‌وجوی هویت از دست رفته خودش برمی‌آید و دست آخر خودش و دنیای پیرامون خودش را به اختیار خودش بازتعریف می‌کند.

**«اورد در این اثر به آسیب‌های پیرامون نژادپرستی به ویژه از بعد اجتماعی، جسمی و روانی آن پرداخته است. از این جهت تا چه اندازه می‌توان «جیمز» را روایتی یا داستانی تاریخی دانست؟»**

ماجراهای جیم در آستانه جنگ داخلی آمریکا آغاز می‌شود و خواننده در ادامه داستان و در بخش‌های پایانی کتاب

درون مایه‌ها و مضامینی است که حول محور برده‌داری و رنج‌ها و مصائبی است که برده‌ها در سال‌های نه چندان دور در جامعه آمریکا متحمل می‌شدند و نگاهی کاملاً جدید به سیاهانی دارد که در این رمان از کلیشه‌های تکراری گذشته کاملاً فاصله گرفته‌اند و هویت انسانی آن‌ها کاملاً باز و برجسته شده است.

**«این اثر در مقایسه با اثر اصلی بیشتر به چه مسائلی و ماجراهایی توجه دارد؟»**

شاید بسیاری رمان «جیمز» را جوابی به «ماجراهای هاگلبری فین» و به نوعی تصحیح رمان معروف مارک تواین بدانند اما خود آقای اورت معتقد است «جیمز» را در پاسخ و در واکنش به «ماجراهای هاگلبری فین» نوشته است. پرسیوال اورت می‌گوید که در رمان خود با مارک تواین گفت‌وگو و همه‌ی آن چیزهایی را بیان می‌کند که تواین در رمان خود از آن‌ها را ننوشت و در واقع نتوانست بنویسد. دوستی‌ها و جیم در «ماجراهای هاگلبری فین» همان زمان هم نوعی تابوشکنی محسوب می‌شد و مارک تواین در نوشتن داستانی که به دوستی یک پسر نوجوان سفیدپوست با یک برده سیاه‌پوست می‌پرداخت، به قدر کافی شهامت و جسارت به خرج داده بود، گرچه انبوه کلیشه‌ها و برجسب‌های نژادپرستانه‌ای که در این رمان دیده می‌شوند، تازه بعدها امواج حملات و انتقادها قرار گرفتند. پرسیوال اورت در رمان «جیمز» با روایت ماجراهای جیم در واقع به نهاد بی‌رحم و خشن برده‌داری در آمریکای قرن نوزدهم و به همه‌ی آن چیزهایی می‌پردازد که این نهاد از برده‌های سیاه‌پوست گرفته بود و اولین و مهم‌ترین آن‌ها هویت بردگان سیاه‌پوست بود. بسیاری برده‌های سیاه‌پوست در اواسط قرن نوزدهم برده به دنیا می‌آمدند و اسم و هویت‌شان را از راپایان سفیدپوست برایشان انتخاب می‌کردند و آن‌ها تا لحظه مرگ مملوک و بخشی از اموال یک ارباب باقی می‌ماندند و هرگز نمی‌توانستند هویت جداگانه و مستقلی پیدا کنند. جیم در رمان «جیمز» در برابر این نهاد و ستم‌های آن عصیان می‌کند و به جست‌وجوی هویت از دست رفته خودش برمی‌آید و دست آخر خودش و دنیای پیرامون خودش را به اختیار خودش بازتعریف می‌کند.

**«اورد در این اثر به آسیب‌های پیرامون نژادپرستی به ویژه از بعد اجتماعی، جسمی و روانی آن پرداخته است. از این جهت تا چه اندازه می‌توان «جیمز» را روایتی یا داستانی تاریخی دانست؟»**

ماجراهای جیم در آستانه جنگ داخلی آمریکا آغاز می‌شود و خواننده در ادامه داستان و در بخش‌های پایانی کتاب

**«پرسیوال اورت در رمان «جیمز» سراغ «ماجراهای هاگلبری فین» نوشته مارک تواین می‌رود و روایت تازه‌ای از این اثر را از زاویه نگاه جیم به تصویر می‌کشد. این کتاب به تازگی با ترجمه شما و از سوی نشر آموت به چاپ رسیده است. در وهله نخست، درباره طرح داستان و شخصیت‌ها توضیح دهید.»**

طرح کلی داستان همان طرح رمان معروف و کلاسیک «ماجراهای هاگلبری فین» است. پسر نوجوانی که از آزارهای پدرش به ستوه آمده است، با صحنه‌سازی مرگ خودش از خانه و شهر خودش می‌گریزد و با برده‌ای همراه و همسفر می‌شود که او نیز دست به فرار زده است، چون شنیده است اربابش قصد دارد او را به یک نفر در شهر و ایالتی دیگر بفروشد و اگر چنین شود، این برده دیگر هرگز همسر و تنها فرزند خودش را نخواهد دید و برای همیشه از خانواده خودش جدا خواهد شد. این دو نفر سرپرخطر و پیرامجاری خودشان را بر روی رودخانه خروشان می‌سی‌سی‌پی آغاز می‌کنند. در واقع این طرح داستانی «ماجراهای هاگلبری فین» است. در رمان «جیمز» هم همین طرح دنبال می‌شود، با این تفاوت که در این رمان جدید همه چیز از نگاه شخصیت جیم «ماجراهای هاگلبری فین» روایت می‌شود و آنچه خواننده در این رمان می‌خواند اتفاقاتی است که برای جیم می‌افتند و آقای اورت در رمان «جیمز» در واقع ماجراهای جیم یا جیمز را نوشته است. بسیاری از شخصیت‌های این رمان همان‌هایی هستند که در رمان اصلی هم حضور دارند و خواننده در این رمان هم با شخصیت‌هایی چون خانم واتسون، پاپ، قاضی تاجر، دوک و پادشاه همراه می‌شود اما آقای اورت در بازگویی خودش از «ماجراهای هاگلبری فین» پای بسیاری از شخصیت‌های جدید را نیز به رمان خودش به غنای بیشتر این شخصیت‌های جدید با حضور خودشان به غنای بیشتر داستان کمک می‌کند و در خدمت اهدافی هستند که نویسنده با نوشتن رمان «جیمز» به دنبال دست یافتن به آن‌ها بوده است. ماجراهای این بازگویی هم از همان شهر هاننپال آغاز می‌شوند و در سرتاسر داستان بر روی رودخانه خروشان می‌سی‌سی‌پی و شهرها و مناطق اطراف آن ادامه پیدا می‌کند، اما آنچه در رمان جیمز کاملاً متفاوت است،



شخصیت یا نویسنده است. در این داستان کوتاه تعداد شخصیت‌ها محدود است. علاوه بر شخصیت اصلی (راوی = پدر = کارگر ایرانی) که دل‌باخته دختر زیبایی مک‌لاو صاحب‌کارش می‌شود، پسر راوی (راننده پدر) و همکار راوی (صفی) هم جز آدم‌های فرعی قصه هستند. راوی (شخصیت اصلی) داستانی مردی است که به امید زندگی بهتر به کارگری در شهر تن داده بود، ناخواسته پیش یکی از کارگرها به نام صفی درددل می‌کند و از عشق خود پرده برمی‌دارد. این نان‌آور خانواده، ۶ ماه راننده آقای مک‌لاو انگلیسی بود، ناخواسته ماجرای عاطفی خود را نسبت به ماریان (دختر مک‌لاو) برای همکارش صحبت می‌کند. در این وضعیت شخصیت محوری مبنای داستان قرار گرفته است و جهت ماجرا و رخدادها مخاطب را جذب می‌کند. در این بین صفی رفتاری موزیانه دارد، از این راز پرده برمی‌دارد. در نتیجه این برملایی زندگی راوی دگرگون می‌شود و از نظر شغلی به نقاش ساختمان تنزل پیدا می‌کند. اگرچه شالوده‌داستان پراز حادثه است، اما فضا و مکان تعارفی بر آن حاکم است، توصیف عینی از فضا و مکان بیشتر جنبه انضمامی دارد. این روایت نوعی از رئالیسم ساده در زمره داستان اقلیمی

خودش از آن اثر کلاسیک آن را بیان کند. با اینکه نویسنده می‌تواند در طرح کلی داستان، شخصیت‌ها، فضای داستان و مضامین آن تغییراتی ایجاد کند، مسلماً ضروری است که همه یا بسیاری از عناصر مهم رمان اصلی را حفظ کند و نگه دارد. نویسنده می‌تواند شخصیت‌های مهم و کلیدی رمان اصلی را در موقعیت‌های جدید قرار دهد و کاری کند تا این شخصیت‌ها به مقولات فرهنگی و اجتماعی‌ای چون نژاد، طبقه و جنسیت نگاه متفاوتی پیدا کنند و آن‌ها را در ماجراهایی دیگر کند که دیدگاهشان را به این مقولات و اساساً به کل زندگی دگرگون کند. نویسنده باید کاری کند که خواننده با دنیای جدیدی آشنا شود، به فهم و درک تازه‌ای برسد و در پایان نتیجه‌گیری متفاوتی از رمان بکند.

**«آثار پرسیوال اورت اغلب تیزبینانه و درون‌گرا است. درباره ویژگی‌های شخصیتی و نویسنده‌گی او بگویید.»**

پرسیوال اورت از سال ۱۹۸۳ که نخستین کتابش منتشر شد، بی‌وقفه به نوشتن اشتغال داشته است. حاصل کار او در این سال‌ها ۳۵ رمان، مجموعه داستان کوتاه و مجموعه شعر بوده است. گرچه اورت در قالب‌های ادبی مختلف کتاب نوشته است و آثارش طیف گسترده‌ای از ژانرهای مختلف را در برمی‌گیرند، سبک نویسندگی او را نمی‌توان صورت‌بندی کرد و در یک مقوله خاص جای داد. اورت نویسنده جسوری است که از اشتباه کردن نمی‌ترسد و به هنگام نوشتن به اینکه خوانندگان ممکن است چه برداشتی از اثرش داشته باشند و با آن همراه خواهند شد یا خیر، فکر نمی‌کند و در فضایی به دور از استرس و هیجان به خلق آثار خود می‌پردازد. اورت در آثار خود از طنز بهره فراوانی می‌برد و معتقد است شوخی و طنز سلاحی است که مخصوصاً در رابطه با آمریکایی‌ها بهترین راه برای پرداختن به مسائل جدی و دردناک زندگی است. یکی دیگر از ویژگی‌های آثار اورت وجود درون‌مایه‌های فلسفی در آثار اوست که به سبب تحصیلاتش در رشته فلسفه است. اورت شخصیت‌های شمالی و جنوبی، که اساساً بر سر مسائل اقتصادی است، آتش جنگی را در این کشور شعله‌ور می‌کند که یکی از پیامدهای آن لغای برده‌داری است. در این زمان با پدیده‌هایی آشنا می‌شویم که در تاریخ اجتماعی سیاهان آمریکا از ارزش بسیار زیادی برخوردارند و مثلاً می‌بینیم که چگونه ترانه و رقص و موسیقی همیشه ابزاری در دست سیاهان بوده است تا با استفاده از آن‌ها راپایان سفیدپوست خودشان را به سخره بگیرند یا اینکه برده‌های سیاه‌پوست چگونه سعی می‌کردند با زبان خاص خودشان هویتی متمایز برای خودشان بسازند. در این زمان به وقایع تاریخی جندی هم اشاره می‌شود و در بخش‌هایی از کتاب از تلاش‌های پرانکنده اما مستمر سیاهان برای فرار از یوغ بردگی سخن به میان می‌آید.

**«این اثر به عنوان روایتی تازه و با بازآفرینی از زمانی کلاسیک و پرمخاطب، در مواجهه نخست چه تأثیری بر مخاطب دارد؟»**

مخاطب این اثر به احتمال خیلی زیاد با ماجراهای هاگلبری فین آشناست. با این رمان معروف را خوانده است و با این ماجراها را در فیلمی سینمایی یا سریالی تلویزیونی دیده است. این مخاطب وقتی «جیمز» را می‌بیند، در همان ابتدا متوجه می‌شود قرار است همه این ماجراها را این بار از زاویه دید شخصیت جیم «ماجراهای هاگلبری فین» ببیند که برده سیاه‌پوستی بود که عاملیت و قدرت چندان‌ی در رمان مارک تواین نداشت. وقتی «جیمز» را می‌خواند، با جیم همراه می‌شود و چیزهایی می‌بیند و حرف‌هایی می‌شنود که حتی اگر با تاریخ برده‌داری در آمریکا هم آشنا باشند، باز برایش تازگی خواهند داشت. مخاطب رمان «جیمز» به جز طنز دلنشین اما تلخی که ویژگی آثار پرسیوال اورت و البته مارک تواین است و در رمان «جیمز» نیز حضور پرنگ آن را می‌تواند ببیند، با وقایع و صحنه‌های تلخ و دردناکی نیز روبه‌رو خواهد شد که مخصوصاً در این برهه از تاریخ که جریان‌های راست افراطی در تلاش هستند تا بر همه آن‌ها گرد فراموشی بپاشند یا آن‌ها را کم‌اهمیت جلوه دهند، بیان و یادآوری آن‌ها بسیار ضرورت دارد.

**«با توجه به عناوین و جویایی که اورت با این اثر به دست آورده است، توجه به چه مواردی در بازآفرینی آثار شناخته شده و مطرح جهانی ضروری و الزامی است؟»**

نویسنده برای بازگویی با بازآفرینی یک اثر معروف و کلاسیک باید به دفعات آن را خوانده باشد و آن اثر را با تمام وجود درک کرده باشد و علاقه و دلبستگی خاصی به آن پیدا کرده باشد، چنانکه پرسیوال اورت می‌گوید بیش از نوشتن رمان «جیمز» پانزده بار متوالی «ماجراهای هاگلبری فین» را خوانده است. نویسنده وقتی به بازگویی یک اثر معروف و کلاسیک دست می‌زند، که در زمینه ساختار داستانی آن رمان حرف تازه‌ای برای گفتن داشته باشد و بخواهد آن را در قالب بازگویی

مردن است. ساختار آن در حد جملات کوتاه و گاهی در حد یک کلمه است و نام آن با مضمون آن پیوند تنگاتنگ دارد. در داستان «دسته‌گلی...» تقابل و تضادهایی بین دوزمان در نوسان است. با روایت‌هایی که برای مخاطب جنوبی آشنا هستند و بهره‌گیری از جرایم سیال ذهن و آمیخته‌گی گذشته و حال و وضعیت زمانی به نمایش گذاشته می‌شود. راوی داستان دل‌باخته‌گی اش را در دو زمان بازگو می‌کند، در واگویی زمانی نزدیک برای پسرش که یقین دارد به کسی نخواهد گفت، و در واگویی زمانی دور برای همکارش صفی که رازش را نگه نداشت و سبب شد محل کارش را جابه‌جا کنند. همچنان که مابین این دو زمان دو دفعه دسته‌گل آمده است، یکی در زمان گذشته (زمان دور) از نزدیک مدرسه که راوی دسته‌گل را به طرف ماریان دراز می‌کند و آن را نمی‌گیرد و سنبل‌ها در دستش منلاشی می‌شود و در زمان حال (زمان نزدیک) دومین دسته‌گل را برای سنگ مرز ماریان می‌چیند که بالاخره پلاسیده خواهد شد. این داستان واقعا گریانه لحنی تلخ و سیاه دارد. لحن اول که درون‌گرایانه است، این لحن مرزها و قزلبات بسیاری با لحن داستانی نویسنده است. همچنان که نوع

جنوب (جنوب غربی) دارد. همچنان که نوع

ساختار روایی داستان تحت تأثیر لحن و زبان یارعلی یورمقدم در داستان «دسته‌گلی...» باز است، با همان لحن و توصیف‌های جغرافیایی که نوع موح‌نگارگری آن به شیوه‌ی بازگویی و بازنامایی کمک کرده است. در این راستا نویسنده به واسطه زبان غنی و عمیق بومی، اصطلاحات و کنایه، ضرب‌المثل... توانسته لحن بیافریند. داستان «دسته‌گلی...» حکایت نسلی است که دیدگاه متفاوتی نسبت به عشق و دل‌باخته‌گی داشته‌اند. وقتی صحبت از زن داستان می‌شود، نویسنده لحن ستایش‌آمیزی دارد. در این وضعیت عشق را تصاحب نمی‌دانسته، بلکه ستایش‌زیبایی بوده است. به طوری که باترس ولرز توام با احترام دسته‌گل را به طرف ماریان دراز می‌کند، البته طبق سیستم ساختار طبقاتی این حرکت کارگر (طبقه فرودست) با بی‌اعتنایی ماریان (طبقه مرفه) روبه‌رو می‌شود. در این داستان ساده و سطحی، کاراکترهایی از طبقه متوسط روبه پایین، که یک تپ خاص را توصیف می‌کند. موضوع بر اساس توالی رویداد‌هایی در گذشته روایت می‌شود، تعلیق آن‌جاشکل می‌گیرد که در یک ماجرای عجیب واورت‌کردنی، ماریان ناپدید می‌شود. در این جهت نتیجه‌گیری از کل رخداد و حوادث داستان است.

به طوری که قصه‌ی مرگ در ابهام می‌ماند. این داستان رمانتیک، مثل یک سمفونی سیاه و غم‌انگیز به تصویر کشیده می‌شود. در آغاز داستان نویس به عنوان راوی مشت خود را بسته نگه داشته است. از تکنیک سنتی (گفت‌وگو) استفاده می‌کند، و هر لحظه بار احساسات نوستالژیک افزوده می‌شود. مشخص نیست ماریان چگونه غرق شده است. تا اواسط داستان خواننده سردرگم است، اما در یک چرخش گفتاری فضا عوض می‌شود. گویا ماریان مرگ اسرارآمیزی دارد، اما آرام‌آرام گره‌های آن گشوده می‌شود. با این‌بار، این بندگی لایه دیگری به داستان افزوده می‌شود، و با یک جمله کوتاه از مرگ برملای می‌شود. ماریان به صورت ترازیک غرق می‌شود. این پایان بندی نتیجه‌گیری از کل رخداد و حوادث داستان است.



**دسته گلی از کنار رودخانه تمپی**

## واکاوی داستانی از بهروز ناصری

بهرروز ناصری از نویسندگان خوزستان (مسجد سلیمان) است، که در مسیر واقع‌گرایی‌گام برداشته است و سعی دارد واقعیت‌های اجتماعی را ترسیم کند. این نویسنده تجربه‌گر، با مجموعه داستان «رودخانه تمپی» وضعیت تازه‌ای از ادبیات مسجد سلیمان را شکل داده است. در این هشت قصه بخش‌هایی از زندگی را به نمایش گذاشته است، که بیشتر بار هویتی جغرافیایی جنوب را دارند. روایت‌های مختلفی از آدم‌های معمولی که در محیط کارگری بازآفرینی شده‌اند، داستان «دسته‌گلی از کنار رودخانه تمپی» یکی از داستان‌های درخشان این مجموعه است که از ساختار و ویژگی‌های داستان اقلیمی برخوردار است. نوعی نوستالژی زمانی و مکانی را تداعی می‌کند. برش کوتاهی از زندگی به نمایش گذاشته می‌شود، سفری کوتاه که حول محور چند ماجرای فرعی، اما پیوسته به هم می‌چرخد. موضوع آن سرشار از حسرت و اندوه است که با تک‌گویی اعتراف‌گونه به اوج می‌رسد. روایت از زاویه دید



سریا داودی حموله  
شاعر و منتقد

دسته گلی از کنار رودخانه تمپی

## واکاوی داستانی از بهروز ناصری

شخصیت یا نویسنده است. در این داستان کوتاه تعداد شخصیت‌ها محدود است. علاوه بر شخصیت اصلی (راوی = پدر = کارگر ایرانی) که دل‌باخته دختر زیبایی مک‌لاو صاحب‌کارش می‌شود، پسر راوی (راننده پدر) و همکار راوی (صفی) هم جز آدم‌های فرعی قصه هستند. راوی (شخصیت اصلی) داستانی مردی است که به امید زندگی بهتر به کارگری در شهر تن داده بود، ناخواسته پیش یکی از کارگرها به نام صفی درددل می‌کند و از عشق خود پرده برمی‌دارد. این نان‌آور خانواده، ۶ ماه راننده آقای مک‌لاو انگلیسی بود، ناخواسته ماجرای عاطفی خود را نسبت به ماریان (دختر مک‌لاو) برای همکارش صحبت می‌کند. در این وضعیت شخصیت محوری مبنای داستان قرار گرفته است و جهت ماجرا و رخدادها مخاطب را جذب می‌کند. در این بین صفی رفتاری موزیانه دارد، از این راز پرده برمی‌دارد. در نتیجه این برملایی زندگی راوی دگرگون می‌شود و از نظر شغلی به نقاش ساختمان تنزل پیدا می‌کند. اگرچه شالوده‌داستان پراز حادثه است، اما فضا و مکان تعارفی بر آن حاکم است، توصیف عینی از فضا و مکان بیشتر جنبه انضمامی دارد. این روایت نوعی از رئالیسم ساده در زمره داستان اقلیمی